

[illegible]



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۸۷۲

محراب او را بکلیت محو
 شده و در آنجا که نشانی هم
 مردانه بسیار دیده می شود
 صدقه بزرگ و خرد و
 کمالات و کمال او را
 در این عالم
 اقصای کمال او را
 در این عالم
 ناله و زاری و
 دلت را بهشت
 از این عالم
 آتش و دود و
 لکه ز آب و
 افکند و قطره قطره دریا در
 و لایق
 بر این عالم
 در این عالم
 در این عالم

تفسیر فتح الرحمن



۸۷۲
۲۱۱۲۵۶

۲۲
۳۰/۴/۱۱
اسکن شد

| | | |
|---|------|---------------------|
| کتابخانه مجلس شورای اسلامی | | جمهوری اسلامی ایران |
| تفسیر فتح الرحمن | | |
| کتاب | مؤلف | شماره ثبت کتاب |
| موضوع | | ۲۱۱۲۵۶ |
| شماره اختصاصی (۸۷۲) از کتب اهدائی به مجلس | | |

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی
شماره ۱۲۱۵
۲۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

یکنه بداند که در تلافی نواز در بای نفع آن در توفیق حاصل گشتو عبد الله بن عباس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت فرمود که شریف تر و بزرگوار تر از اوست بن خواندگان قرآن آن و جواران جماعتی که در شب مشغول عبادت باشند
و محو بجای حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر کس میسخاراند و بپوشد و در آن قرآن توفیق دهد و مقهور نماید که
بسیار دیگر از یاد او ایضا و عطا کرده است فرمود پس تحمیر ام عظمی کرده بکنند که با و از آن دشت و هرگاه که کارهای دنیا
بر شما مشکلی شود و طریقی بماند و معاد بر شما پوشیده کرده است در قرآن زینت نامحسوس است و آن حضرت شمار آورد
و هر که از این پشت خواند از دو تلاوة آن کند و برخلاف طریقی آن را در دو روز بپوشد و هر که باطل کند همیشه
راست گفتار درست کردار باشد و هر که بگوید او حکمت با عدل و داد باشد و از راه راست بگذرد و هر که از آن سید طریقی
دنیایا و آخرت خود را درم آورد و دنیا و آخرت خود را در زمین و حالان و شوقان کند و حاجت بن آن عزیز از حضرت امیرال
مؤمنین صلوات الله علیه و آله وایت کرد که آن حضرت فرمود که این از رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمودند و گویند که قضای عظمی و میان
است بن پیدا شود منی حق بیارسی الله به چه از آن فتوی الهی است فرمود و کتاب خواند که در وقت خبر آنان که پیش از ایشان
بودند و خبر آنها پس از ایشان باشند و علم آن دو میان نشا و آن میشود و او از روی مردمان آنرا بگذرد و عالمان از دینی غیر
آن میفرمودند و از کلامی که از آن فرمودند که او را بخت تلک کند و عظمی تمام او را در هم کنند و هر که طلب رستگاری از آن کند
حق تمام او را کم سازد و وقت بن کلمه وایت کرده از حضرت پیغمبر فرمود و در وقت سبزه خوانی خود را با خواندن قرآن و
بزرگ آن خواند تا آنکه سبزه بپاشد و در وقت خود و اضافی است که نماز در مسجد میخواند و دیگر از خواندنی خود را با اضافی است
و بداند که هر که در خانه تلاوت بپارد و غیر در وقت و در شب بگذرد چه قرآن بخورد و در سایر اهل خود را از آسمان از گوش دیگر
دانند و همچنین که گمان که در وقت بسیارند اهل زمین را و از حضرت امام جعفر صادق را وایت است که هرگاه مسلمان در خانه
خود تلاوت قرآن کند اهل آسمان او را بگویند که ما نماند همچنانکه اهل دناست و در خشت و در آسمان بگویند و سینه بند و نیز
فرمود و پس بگویند که از آن در خانه قرآن بپوشد و عظمی تمام نشا از آن در دیگر دانند و نیز آن حضرت فرمود که باید بنده بخون
نیر و تا آنکه قرآن از او بماند و در وقت آن بگذرد و از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که حضرت رسول
فرمود که فانی خود را بپوشید از تلاوة قرآن بعد از هر که در خانه تلاوت نماید کارهای دشوار اهل آن خانه آسان گردد و هر که
بست در آن بپوشد و هر که در تلاوت کند کارهای اهل آن خانه آسان شود و هر که در تلاوت کرد و در آن بپوشد آن آب برکت
باشد و از آنکه آن حضرت پیغمبر وایت کند که اهل قرآن که کارهای اهل دنیا بپوشد که اهل قرآن اهل الله و از آن معلوم

[illegible]

[illegible]

عاش الله وملكه في الدنيا والآخرة

نورالدين بن محمد

مفسر از اسرار قرآن است و هر کس با آن اطلاع ندارد ملک سبیلش کم می شود بین غیر الله انکه حضرت سید است و اینها
مبین و آنحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت است که هر کس ب کتاب خدا را خلاصه کرده و خلاصه قرآن حروف
مقطوع است و گفته اند که حروف مقطوع حجت عاجز گردانید که بندگان است تا با خدا کسی را نتواند گفت و این کتاب
درینست و مثل همگی از کتب معروف آن آگاهند و در بعضی ظاهر آمده که سبب در اینک او سبحانه و تعالی را
بحروف مقطوع افتتاح کرده آنست که چون کلماتی از قرآن خوانی مشرکان چه می شنیدند و بیشتر خواندن و بهر
دین و دینست بدست زدن مشغول شده و باقی اسماء و کلام الهی را ننگ و بهر بی اسلام رخصت نمیکند حق تعالی
حروف عجیب را فرستاده ایشان را از اسماء آن تعجب کرده خاموش نشود و اسماء قرآنی میگرداند و از کلماتش این در
البتة و سبب این بحروف قرآنی بپرسیدند و حضرت رسول صم تحت در ایشان لازم میگردد و داده اند و در بعضی
سجده حضرت رسالت را داده و در برستانند که با کبر و برتری او و کلام با و هر که بخواند و چون وقت فرو آید
قرآن در سر گیرد حجب خود را ببرد و او که **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی آن کتاب که قبل از این بوده آن اشارت شده بود **الکتاب**
این کتاب کاملست و گویند معنی آنست که آن کتاب که برای خداست متوجه چون توبه و انجیل و غیر آن کتابها
آن وعده داده بود این کتاب است **الکتاب** و گفتند که بهر کس که بخواند از غایت نور و حجت و وضوح
دلائل برتر است که هر که در او اینک تامل کند و بهر کس که در او کند و با او باشد و حجت آفرینست و محقق و حقیقه
است و از سر تحقیق عالم شود و با آن کتاب **حقیق** نیک دلائل گفته است و راه راست مانده و حق **حقیق**
و جماعتی را برین نظر انداخته است و از نو ایشان برده است چه فعلی امتد الف را حاصل است و با آنکه راه
بهشت است با ایشان و چون گفتی کیست که خود را نداند و در راه هر چه برسد و در راه آخرت حضرت امیر المومنین
خود که حق آنست که از احوال او را بر طبقه مشهور از ارباب جانیان عرض نمیکند چه خبر دان نباشد که او را از این شهر بایه
دارست از کتب اربعه معنی توبه برسد و گفت که در راهی که بر او افتد و عاشاک باشد و رفیع او کند آنرا که گفت چگونه
روید گفتدانی خود را از این برادرم و خود را از این باز و در تابعی خدایا این کبر می شود و در اعضا یا ما مخلوقات
تقوی از حق قبل است معنی در راه و حق از صاحبی چنانی اعتبار کند که از اخبار خوشا که خود را از این که صدق
چون که تو حق آنستی می شنود از حق است و در خصوص بشتیایان گردانید و گفت حق آن هدایت کند و هرگز از دست
الذین که گفته اند که بولید و روشن **و روشن** میگرداند و تصدیق میکنند که از ایشان غلب است

و شایسته اینست که گفتار و فرشتگان و پند سفیران و امامان و احوال قیامت و نبوت و دوزخ و بهشت و جسد و غیر آن و جمیع امامیه ایمان عبارت است از تصدیق با حقول حقه که وحدت و عدل و کثرت و انانیت و محال با قرار بران و در تحریر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از عیب غیبت صاحب الزمان علی صلوات الله علیه است که متعین است که از کرامت و دارن با است حضرت صاحب الزمان و فرجه او در آخر الزمان و چون باز از غفلت عباده است و زکوة افضل اعمال مالی از نعمت او سبحانه و میان سر اعمال شخصی بر آن گذارده متعین از ایمان و وصفت مستثنی میکند و میگوید که بر سر کاران کسب اند که در عده از هیچ صاحب البقی و غیره **الصلوة** و بای میبارد از نمازهای خضر را هیچ شرایع و ارکان و **و معیار و قاعده** و نماز روزی و ده روزی است و مالک آن است و میگوید که حق و واجب از استیذان آن یکسر تدارک و حق و سبب بر سر و وجه بر اهل و عدل و غیر آن و در بعضی اتفاق است که هیچ نفقات و اجبه و سبب است پس مال صدقات است که بهیچ باشد و حق و سبب از حضرت امام جعفر صادق علیه روایت کرده که مراد از اتفاق علم است که از اهل علم مدح این در سخنان سیر رسد و از آن اسباب میکند **و الخ** و دیگر بر سر کاران جماعتی اند که **و یون** **ما قبل** **فک** **حق** میکند با کفر که در وقت و شده است بر وی از قرآن و وحی **و ما قبل** **فک** و با کفر که در آن دیده است پیش از ظهور بر سر کاران چون توبه و اذنی و زبور و قرآن و اعتقاد در مذکر هیچ این که با کفر از سبب حکم و آن کرده اند و مردمان ایمان دعوت کرده اند از آن و همانا از آن شده و اگر چه قرآن شمع آن کرده و احکام آن از سبب ساحت **و الخ** و بر ای و با کرامت است این نه بین آن و بیکان و در وقت آن اصلا حق و از آن **و الخ** آن متعین که بای حق است از **و الخ** **و الخ** براده و بر جاده صاحب الزمان بر ده و در وقت پایی بهیچ که در ای حق با از این آفریده و یکصد چنانکه مذنب اهل سنت است چه این علم او سبب از است و در عاب کافران تحت عدم اختیار این است در سبب ایمان زیرا که حق حق ایمان در این دنیا فریده پس اگر عذاب کند نظر کرده باشد تعالی الله تعالی و کلمه **و الخ** **و الخ** که او سبب وجود و حق با ایشان دانده و پند از او که با هر امام و بانی دعوت کرده و به فعلی ایمان و عده و ناب داده و حکم آن آغاز کرده اهل ایمان با اختیار خود اطاعت آن کرده و کلام با اختیار خود اختیار کرده اند **و الخ** **و الخ** و آن جماعت که کرده اند با اختیار خود **و الخ** **و الخ** ایشان را در سبب از آن عذاب و رسیدگان نبوت و سبب غیر ایشان از کلامی حقیقی است بمقتضای و کلام با اهل کفر و خطیان اقام

و شایسته اینست که گفتار و فرشتگان و پند سفیران و امامان و احوال قیامت و نبوت و دوزخ و بهشت و جسد و غیر آن و جمیع امامیه ایمان عبارت است از تصدیق با حقول حقه که وحدت و عدل و کثرت و انانیت و محال با قرار بران و در تحریر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که مراد از عیب غیبت صاحب الزمان علی صلوات الله علیه است که متعین است که از کرامت و دارن با است حضرت صاحب الزمان و فرجه او در آخر الزمان و چون باز از غفلت عباده است و زکوة افضل اعمال مالی از نعمت او سبحانه و میان سر اعمال شخصی بر آن گذارده متعین از ایمان و وصفت مستثنی میکند و میگوید که بر سر کاران کسب اند که در عده از هیچ صاحب البقی و غیره **الصلوة** و بای میبارد از نمازهای خضر را هیچ شرایع و ارکان و **و معیار و قاعده** و نماز روزی و ده روزی است و مالک آن است و میگوید که حق و واجب از استیذان آن یکسر تدارک و حق و سبب بر سر و وجه بر اهل و عدل و غیر آن و در بعضی اتفاق است که هیچ نفقات و اجبه و سبب است پس مال صدقات است که بهیچ باشد و حق و سبب از حضرت امام جعفر صادق علیه روایت کرده که مراد از اتفاق علم است که از اهل علم مدح این در سخنان سیر رسد و از آن اسباب میکند **و الخ** و دیگر بر سر کاران جماعتی اند که **و یون** **ما قبل** **فک** **حق** میکند با کفر که در وقت و شده است بر وی از قرآن و وحی **و ما قبل** **فک** و با کفر که در آن دیده است پیش از ظهور بر سر کاران چون توبه و اذنی و زبور و قرآن و اعتقاد در مذکر هیچ این که با کفر از سبب حکم و آن کرده اند و مردمان ایمان دعوت کرده اند از آن و همانا از آن شده و اگر چه قرآن شمع آن کرده و احکام آن از سبب ساحت **و الخ** و بر ای و با کرامت است این نه بین آن و بیکان و در وقت آن اصلا حق و از آن **و الخ** **و الخ** براده و بر جاده صاحب الزمان بر ده و در وقت پایی بهیچ که در ای حق با از این آفریده و یکصد چنانکه مذنب اهل سنت است چه این علم او سبب از است و در عاب کافران تحت عدم اختیار این است در سبب ایمان زیرا که حق حق ایمان در این دنیا فریده پس اگر عذاب کند نظر کرده باشد تعالی الله تعالی و کلمه **و الخ** **و الخ** که او سبب وجود و حق با ایشان دانده و پند از او که با هر امام و بانی دعوت کرده و به فعلی ایمان و عده و ناب داده و حکم آن آغاز کرده اهل ایمان با اختیار خود اطاعت آن کرده و کلام با اختیار خود اختیار کرده اند **و الخ** **و الخ** و آن جماعت که کرده اند با اختیار خود **و الخ** **و الخ** ایشان را در سبب از آن عذاب و رسیدگان نبوت و سبب غیر ایشان از کلامی حقیقی است بمقتضای و کلام با اهل کفر و خطیان اقام

و شایسته

و مقتب

بخیه حق تم حور از این کمال آدم با فریاد و جواران امر فرمود که در پشت سر کن نشوید **و** **عنه** و بعد از این
رختی از میان آن **عنه** خوردنی بسیار و با فراغت و خوشی مالی **عنه** در میان خود اید از پشت
و از هر چه از روی **عنه** و نیز یک نشوید چنانچه **عنه** و درخت را که درخت گندم
است **عنه** پس باشند **عنه** که نزد یک نشوید با این درخت **عنه** از شکم آن درخت بسیار بود
چنانچه اگر کسی که حلقه خود را از قلاب نافی که انداخته باشند و چون بر لب و اشته و بر مان قلاب ثابت شده
که انبیا معصوم از اول اول هر تا آخر هر یکی این نخی تیر می باشد که معنی ترک مذوب و ترک اولی است
ذنی فرخی که از آن چاره نداشت زیرا که آن منافقت دارد بصفت آورده اند که چون حق تم آدم را بر سر
گراست نشد و قلاب حضرت بر سر او نهاد و جامه بزرگاری در او پوشانید و طغان در پیش او در مقام حد
شکایتی تعیین فرمود و رضوان و جواران در پای ملازمت او خیزند و ایستادند و ده نوبت کرد
که چون آدم را از آن منصب مزل سزد و چون حق تم او را از درخت گندم منع فرموده بود فرمت یافتند در
دلی مار شده از وی درخواست نمود که مرا با قدم رسان مار به شکلی طالعوس او را بشت بر او ایستاد و جواران
آدم و جواران است **و** گویند که او از دهن او بیرون نیامد بلکه یک طرف دهن او آید و خود را با دم و جواران
آغاز کرد که این را او را نشناخته و با او گفت چه ایگری گفت بخت موت شما و زوال این نخت عظم از شما
گشتن طغان این چه باشد گفت خوردنی درخت حلو که موجب خلوه و جوارانی است و او را بخت گندم را
گفتند مار از آن نخی که انداخته بود که بجز بخت این نخت از آن درخت است و او را بخت گندم را
گفتند که این درختی اگر نگو و آه شام و از حق دونه ای که شمار از آن منع کرده اند که گندم را
که کسی بنام عزای که گندم جرد و خورد بنابرین فریب خورد و معنی ایستاد خوردن آن درخت مشغول شدند
و **عنه** پس بلقیه این قدم آدم و جواران **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** از آن درخت معنی از بخت
آن قدم ایستاد و ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
ایستاد از بخت **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
پس از آن که ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
پس از آن که ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
پس از آن که ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد

و الطین که در ناست نقل ناید و شفت و طیت بگشت تا موجب زیاده مرز و درجه شود و در ناست
زیاده از آن شود که اولی سال در بخت داشت همچنانکه بخت صلیت غنی را بخت بسیار و جواران
بهار میگرداند و این که حسابی بخت از بخت که در بخت آن بود که از او بود و جواران
استحقاق پس این نیز موجب عیبت او نبوده باشد و نیز بدانکه پیرون آدن آدم از بخت ضروری
بود و اگر چه در بخت کن و غنی در روز اول او از بختی زمین آفریده شد و بود تا طغیته الله باشد و این بدلیل قوله
ای جاعلی فی الارض خلقة لیکن خرج من ارضه انما یخرج من ارضه انما یخرج من ارضه انما یخرج من ارضه
آن واقع شد بر وقت تر و در چنانکه آورده اند که چون آدم و جواران تناول کرده لشکر که روی بایشان شده
حق الحاکم به شرف از سر ایشان در افتاد و حلقای بخت از بدن ایشان فرو ریخت و طغان و جواران و
رضوان که در ملازمت او بودند و از او دونه ایشان بریده و طغان مانده و از حیات و بر یکی در پیش در حیات
بخت طغان بخت نه عاقبت بر یک ایستاد و در پیشانید و چون حکم شد که از بخت بیرون روند و اندام
دست و حاکم بخت و جواران که از بخت بیرون آید کلک رب الله الحق الحق الحق بر زبان را نه حاکم بخت
ای آدم طغان بخت که زمان بخت به کیمی خالی بخت این نام بر شایسته به خطاب آید که ای جواران
که از تأیید و روزه ای که هر روز بر وی درخت گندم بر یک نخت رحمت کرده باشند بنویسند که خدا که آدم بر وی شایسته
شده و بر از آن بهر عاقلی از زنی از آن همراه داشته باشد آنگاه در حیات رحمت که تا وقت رحمت من آشکار
گردد پس بخت این ایستاد از بخت بیرون کرد **عنه** و گویند که ای آدم و جواران ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
از بخت **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
دست آدم و دونه اویند و طغان عیبت آنها بخت گندم و طغیانه است و عیبت این بخت ایستاد و طغان
و **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
بر غور واری و منتقت گرفت **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد
چون آدم و جواران از بخت گندم که ای آدم دست از او جدا و هر دو از طغان بخت گندم و هر یک
بجای دیگر دوید پس آدم بر سره سر از بخت افتاد و جواران طغان در پای بند و طغان که از آید که ای آدم دست
سالی بر سر که سر بخت این بخت ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد **عنه** ایستاد و ایستاد

مکه نایب و او را **نایب** می گویند و در میان منبر آخر الزمان با شما اسلام
در توبه چنانچه من فعلی الحظرت را به بی نایب رسیده و ناخواسته توبه کرده و فاش گردید با شما
آوردن بوحالت من و تصدیق کنید بحقیقت علیه و آله و سلم **و او را نایب** می گویند
تا و فاش نمود شما را بگوئی تو را و او را و با او استماع و فاش کردی **و او را نایب** می گویند
و از من نیز رسید در شک من این عهد و وفا نکردن بآن **و او را نایب** می گویند و بگوید با شما
فروغ است در از قرآن **مفسر** در حالتی که آن قرآن تصدیق کننده است **لما منک**
مر آخر را که با شماست به توبه مرا و آنست که موافق است در توبه و عهد و وعید و
رسول ص و خصی بنی نمان و ام عبادت و عدل در میان بندگان و بی از عصمت و محبت
و او را نایب می گویند و باید که بنایب **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن
بیت واجب است بر شما که **اول** گفته بوده باشد که ایمان آورده بآن زیرا که شما نظر در
معانی آن میکنید و علم بآن آن دارد و پیش از نزول آن مردمان از خود میادید
بنزول آن **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب **ثانی** **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن
ثانی **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن
و توبه از خود میگردانید و ایات توبه را میگردانید و صوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم که در آنجا بود متوجه میسر از آنی جعفر صلوات الله علیه بنزول است که
مرا دعای بنی اسرائیل از چون حیثی نه اخطت و کتب بن اشرف که هر یک که کند و جو و جو
از قوم خود میگردانند از پایشان باده از خود میگردانند که اگر کتاب رسول شنود از بر من خود
مخرد و مانند محبت این بفرموده و مقرر شده بود تا بآنکه میسر شد حجت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
من فعلی فرمود که ایات کلام مرا بر سوم و پدید بدل میکنید **و او را نایب** می گویند و از من نیز رسید
بدل کردن کتاب ربانی بخطام فانی **و او را نایب** می گویند و از من نیز رسید
که در توبه و انجیل است از صفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم **و او را نایب** می گویند
که از شما میگذرد و بدستهای خود در توبه میبوسند تا مشبه بکلی شده میان حق و باطل فرق توان

کرد **و او را نایب** می گویند و در میان منبر آخر الزمان با شما اسلام
و او را نایب می گویند و در میان منبر آخر الزمان با شما اسلام
و بعد از من اینست از من علی بن ابی طالب را بارگاه ایمان بگویند **و او را نایب** می گویند
تا و فاش نمود شما را بگوئی تو را و او را و با او استماع و فاش کردی **و او را نایب** می گویند
مسلمانان **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب **ثانی** **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن
و خصی بنی نمان و ام عبادت و عدل در میان بندگان و بی از عصمت و محبت
رسول ص و خصی بنی نمان و ام عبادت و عدل در میان بندگان و بی از عصمت و محبت
که در وی ناکرده و در قرآن
عقلی خود را کار نمیگردانید و چه فعل خود تا باز ایستد از آن آیت در شان بعضی از علمای
پیوسته است که باران خود را از غیب میگردانند بر انبیاء احکام شرعی و محبتی و خود قبول
اسلام میگردانند از آن پس مر و است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در
شب محبتی بر جمعی میگویند که ای سید این را بفرماید پیغمبر بزرگوار که اینها بگویند
کنت واعظان که در دنیا مر و ما را بگوئی میفرمودند و خود رنگ آن میگردانند و چون حق شنای کار را
از آن وعده و نایب که در حق آن است از اطاعت امر فرمود بانی و هر یک **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب
بر ما بماند **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب **ثانی** **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن
عقلی خود را کار نمیگردانید و چه فعل خود تا باز ایستد از آن آیت در شان بعضی از علمای
پیوسته است که باران خود را از غیب میگردانند بر انبیاء احکام شرعی و محبتی و خود قبول
اسلام میگردانند از آن پس مر و است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در
شب محبتی بر جمعی میگویند که ای سید این را بفرماید پیغمبر بزرگوار که اینها بگویند
کنت واعظان که در دنیا مر و ما را بگوئی میفرمودند و خود رنگ آن میگردانند و چون حق شنای کار را
از آن وعده و نایب که در حق آن است از اطاعت امر فرمود بانی و هر یک **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب
بر ما بماند **و او را نایب** می گویند و باید که بنایب **ثانی** **اول** **کاف** **فید** **اول** که در وی ناکرده و در قرآن

مفردات

10

[illegible]

مقامی

[illegible]

وہابی

برای چیت

[illegible]

الذي

حدیث صحیح و آیات
و عقید و اراء مشهوره

از حضرت علی

[illegible]

این آیت و

مشغولی من رسید جواب آن ازین بشنو گفت که فرمود که ای پسر چنانکه او سببی از کائنات میراست
 و مکانی ندارد و هیچ جای از خالی نیست با ما است نهیوستی بلکه علم و قدرت اگر من ترا جرم از این کسب شما
 است تعریفی قول من کنی گفت آنکه فرمود که تو در حق و حقیقت است که روزی موسی علیه السلام بود که در
 نزد او آمد موسی از ایشان پرسید که از کجای ایندی که گفت که از آسمان منم می آیم از نزد خدای تعالی و درم
 گفت از نهایت مشرق زمین می آیم از نزد خدای تعالی و سبب گفت از آنجا که مغرب زمین می آیم از نزد خدای تعالی
 گفت که از زمین منم می آیم از نزد خدای تعالی و سبب گفت که هیچ مکانی از خدای تعالی نیست و او در
 هیچ مکانی نیست که نزد من باشد از آن مکان دیگر و بعد از آن هر قوم بشری در میان او اجابت و عبادت
 علی دیگر از آنجا که دوری میان من و مایه بود که **این کلام** خدای را ندیده شده برای **سبب التلک** و در شب و روز
الفرق بیست که در خدای تعالی **باز** بگویند خود میست که در اول اسلام که در اول اسلام صدان را در شب و روز
 تا وقت ادای نماز حق نزدیکه اجازت اکل و شرب و بیعت نبود از آنجا که وقت بعد از نماز و حق بیعت بود
 طلب از عبادان خود و تفرک و آنجا نشان شده هر شب حال را بگویند و حق بیعت است و سبب خدا که حق
 بود که معیت کردی و جمعی دیگر نیز در نماز است و گویند یا رسول الله یا از این و آن وقت داده لیکن شرم داشتیم
 که چون رسالت بر ما آمد این باب در حق بیعت و در تکلیف بیعتی حق بیعت فرمود این امر درست
 من نیست حق بیعتی فطری و از این تکلیف را از ایشان روا نیست و فرمود شما را حلال است بیعت با من
 در تمام شب و روز **حق بیعت** زمان بیعتی اندر شما را **والله اعلم** و شما نیز بیعتی آید و شما را
 این که بیعتی از شما و اختلاف و جسدان شدن یکدیگر مانند جسدی بی لباس بی بدن و بی این
 در حق بیعتی که در تمام شب **والله اعلم** دانست خدا **انکم کائنات** و منم که بیعتی که **انکم کائنات**
 با تمام کائنات و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 اکل و شرب و بیعت و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 که از آنجا که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت**
 طلب کنید **انکم کائنات** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 فرمود اهل از بیعت طلب بقای اهل بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز

جنبه و صفا معیت از آن
 در تمام شب و روز

از آن

و دوست از حق رسالت هر دو نیست که هر یک از آن که در خدای تعالی هر دو نبی سلوک کند که موجب صلاح
 شود و بدو باشد حق سبب است و او را حق کند و حساست او را مضاف کند و چون از مشهور بود و مضاف
 نزد باشد که حق نبی و حق در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 و چون که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت**
 این حد و نایب از نایب و نایب مرادان چیست و نایب مرادان چیست و نایب مرادان چیست و نایب مرادان چیست
 بیعت و میل حق بیعت او را حساست که است که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 بیعت حساست و اگر باوی نزد یکدیگر که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 در میان دو سبب و سبب محو کند و در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 و حق بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت**
 سبب ابرار و عاقل او را معقولی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 بی اقرار بر زه رفت و چون روز شد بگویند خدای در روز از عذاب حاکم شد و در میان روز و شب
 رسول و چون او را بر بدقت فرمود حق بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 شبهای روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 از درون شما حق بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 عدلی که حاکم گفت که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 روزی که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 ستم و در میان شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 بعضی دیگر از آنجا که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز
 که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز **حق بیعت** و منم که بیعتی که در تمام شب و روز

معتمد

مرکز

یعنی در وقت غیبت

میفرمودم ایام شریف بعد از آنکه مرده جو را بخت مسکند از آنجا خفته باشند و منی و نرسانند برای کسی حرام و در روز
 سیم **قال الله تعالی** پس چه کنای نیست **وعد مننا ناکر** و در آنجا که مرده مشرب و منی **قال الله تعالی**
قال الله تعالی پس روز جزا و کفایت لیکن درین صورت روز و اجبه شود که در جرات نکات گفته در روز یک
 روز است که اعتق و بعضی عیب در جایست چنان بود که مرده روز دوم از منی بروند که کار باشد و بعضی دیگر را اعتق
 آنکه مرده تا سه روز آنجا بایستد آنرا بشود حق تا حدی که در قول مرد و کلاه فرود که پس کنای نیست در آنکه
 روز دوم از منی روز و یا روز سیم آنرا بی حکم مطلق نیست بلکه **بعضی النبی** سرگسی را که پس از مرده باشد که مرده
 و از این صفت باز و از انبوی و منی بخورند و اگر چنین باشد تا روز سیم است و حق و از این صفت و قبل از آن
 او را جاز نیست که از آنجا برود **قال الله تعالی** و مرسد از خدای قهار در حق او را تا روز نایب او را که نشود
 و بخوابد جمیل او برسد **قال الله تعالی** و برانکه **قال الله تعالی** بسوی خدای عز و جده خواهد شد
 بعد از موت و بخدای خود خواهد رسید آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین سخن و نیکو صورت حضرت برادر
 از اطرافت روی و خلوت گفت و گو ای او خوش آمد در آن مجلس از حق حضرت آمده باین مضمون
 گفت و گو کرد که آدم تا مخلوق بیعت اسلام در کشتن از اداست گشت و عاشر ایدم حضرت رسالت نام **قال الله تعالی** در کشت
 مطاوعت الکنه و این سخن را بسوی خود کرد و حق را بخدای او در و بولی از تناف و پیروی و چون بازگشت از آن
 میوه درین روز و در کشت و زراعت و قوی را بایش مسوخت و بعد از پایان مسلمانان را بشیر و ای که در میان این آیه که
لن یؤمن الناس و از مومن **قال الله تعالی** کسی که کشتن می آید و خوش خالی می سازد و **قال الله تعالی** که در این
الحیة در میان آنکه در دنیا و عمر و در کشت و حش **قال الله تعالی** و بگوی ای آورد و خدا را **قال الله تعالی**
 را بخدای کرده ال اوست یعنی بگوید که در زبان حق نیست و خدا باین گفتن من کو اوست **قال الله تعالی** که در آن
 سیرت و زنت در حق صفت با اهل اسلام و در حق کونی با ایشان **قال الله تعالی** و چون مرده در مجلس جوش
قال الله تعالی باشد در زمین مرده **قال الله تعالی** تا نهای گشته در آن **قال الله تعالی** و نایب او را که در کشت
 نزد اوست **قال الله تعالی** و در کشت چار و یا زار **قال الله تعالی** لا یخفی **قال الله تعالی** و خدای می پسندد شادمانی و عصیت
 را پس از آنکه غضب او خور گشت و از آن **قال الله تعالی** و چون گویند من منافق را **قال الله تعالی** پس **قال الله تعالی** از آن
 بگوید از آن و حق با اوست **قال الله تعالی** با او که با کسی که او را از آن رسیده باشند و بخت کجای و عاشر در آن

از آیت و شان
عظمتان حضرت امیر
المومنین علیه السلام
نماز ای مقدمت
نفس نفس خود را فدای
حبیب افرید کار خود

بسم الله الرحمن الرحيم

مستطاب

[illegible]

مجلس

وزارت وفاق

[illegible]

از عبد الله حال کنیز رسید گفت اگر چه این کنیز خدا و رسول را تقوی میکند و زور و زور می دهد اما ستمگره
و فغان نابرده است حجت خود که چون او نموده است با او میگوید که عبد الله او را آزاد کند و بخیر است
و بکنیز صحت بداد و زنی مشرک بود با کثرت مال و جمال که با و میدادند وی بختی دهی خدا و رسول کنیز خود را که
نموده بود بکنیز خود را و در دوان مشرک را میخواست از میان طبعی که شد که عبد الله ندانم کنیز سیاه بود را
که نموده بود و فلان زن مشرک را که در خانه مال و کثرت مال با و میدادند وی قبول نکرد و میخواست که از او
مهر بکشد و بکنیز بگوید که بخواهت خدا و نبوت بپروا و **خداوند** بکنیز بگوید که بپسندد از آن زن که
ک آن زن **خداوند** و اگر چه بکنیز اندازد آن زن را بشمار با کثرت مال و جمال و شایسته است و **خداوند**
خداوند و در میان هم در میاورد زن نموده را بپروا مشرک **خداوند** و **خداوند** را امان
آورد و بکنیز بگوید که بپسندد نموده نموده **خداوند** بپسندد از آن زن که مشرک و **خداوند**
و اگر چه بکنیز او را آن مشرک بپسندد حجت خود که مال و جمال **خداوند** آن مردان مشرک
و زن مشرک **خداوند** بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک
خداوند و در میان هم در میاورد زن نموده را بپروا مشرک **خداوند** و **خداوند** را امان
آورد و بکنیز بگوید که بپسندد نموده نموده **خداوند** بپسندد از آن زن که مشرک و **خداوند**
و اگر چه بکنیز او را آن مشرک بپسندد حجت خود که مال و جمال **خداوند** آن مردان مشرک
و زن مشرک **خداوند** بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک

مردان
مردان

نویسنده

مشوید و شافیه از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
این کنیز و بپایان غایت آن **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
تا و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون
شود خون ایشان منقطع گردد و زرع علی ایامیه صحیح است که بجا میماند بعد از غلبه بکشد و قبل غلبه
و بعد از اختلاط خون که مرگ است **خداوند** پس چون غلبه کند یا ظاهر فرج بشود بعد از زاری است
خون صحتی **خداوند** پس بپایان غایت آن **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
و علل اسهال در زمان مرگ **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
خداوند و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
مرگ است که مرگ میکند که مرگ در وقت مباشرت بکشد و در جانب او پشته فرزندش اصولی بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک
نمی آید که مرگ میکند که مرگ در وقت مباشرت بکشد و در جانب او پشته فرزندش اصولی بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک
تا و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون و حقی که غلبه کند بعد از اختلاط خون
شود خون ایشان منقطع گردد و زرع علی ایامیه صحیح است که بجا میماند بعد از غلبه بکشد و قبل غلبه
و بعد از اختلاط خون که مرگ است **خداوند** پس چون غلبه کند یا ظاهر فرج بشود بعد از زاری است
خون صحتی **خداوند** پس بپایان غایت آن **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
و علل اسهال در زمان مرگ **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
خداوند و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان **خداوند** و در حالت صحتی نه آنکه که کلاه و اختلاط کنیز از ایشان
مرگ است که مرگ میکند که مرگ در وقت مباشرت بکشد و در جانب او پشته فرزندش اصولی بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک
نمی آید که مرگ میکند که مرگ در وقت مباشرت بکشد و در جانب او پشته فرزندش اصولی بپسندد از آن زن که مشرک و زن مشرک

بشاید

این خبر است که فرزند باطلی که زاده
شود که بر پدری است

1874

[illegible]

وعلایت و طاعت با این که از مکه نمی آید و هر چه خود را نشاند از این بزرگواران
بدین معنی از آن بپوشد با این که پوشش نمودن از این آن که طاعت کند

پهوه دواخت بکړه
د خلوات په سات
د سیدانو د فطرت
ایمان

[illegible]

پس یوں اپنی

پس چون این شیوه خوف ناپیاد **فان الله** پس یا وهابی که گنبد حق تا از کز اوید با همی شرايط
 و اداب **فان الله** چنانکه در آنوقت شهادت **فان الله** که بنموده که آنرا و اندیشی خود را
 اداب و احکام تا از غیبت آن در حالت امن و خوف آورده اند که هر چه چنان بود که زمان سرور بد کمال عده صفا
 شدند و عاقلهای که پوشیده زلفت برده و متکبرند و اگر در شهری بود و در دهان خانه یا اولیای شوم بپرسید
 دنیا یا اولیای زن در همان منزل حبس و خانه دنیا را که هر چه از پیش رو ندی از بیاس فانه دنیا
 کارهای ارشاد است و یکدل از آنکه در بیرون نیامد و ملک و نفوذ از اولیای شوم بر فتنه و دوقی
 از آنکه معتقد بد آمد و خدای تعالی است که چون حضرت بعد از آنکه حکم بر عاقل طایفه که با آنحضرت
 بعد از آنکه حضرت کرده بود در گذشت و از وی زنی و پسری و مادر و پدای فانه حضرت ترک آنجا بفرمود و در راه
 دلا و زنی را بهیچ عیبی نخواست و آنرا که کمال از آنکه خدای تعالی رسیده و آن محل این آیه نازل شد
فان الله و آنکه در دهان کند از آنکه **فان الله** و یکدل از آنکه از آنکه
 و فرقی بر ایشان و عده و حقیقتی خواند یعنی آنکه حقیقتی کنند و حقیقتی کردی **فان الله** و از آنکه
 خود است و متدوان را بنفقه و کسبه و مسکن از آنکه **فان الله** تا یکدل از آنکه **فان الله** و بیرون از آن
 ایت از مسکن مقرر خودشان این حکم در اقل است و بوده و بعد از آن آیه از آنکه **فان الله** و عاقل و شریع
 شد **فان الله** پس اگر در دهان از منزل شوم بود و بیای **فان الله** پس که ایست بر آنجا و
 ایلی شوم بر آنجا **فان الله** در آنکه گشت آن زمان **فان الله** در قضای خود از زینت و طلب
 شوم **فان الله** از آنکه موافق می باشد یعنی طلب شوم زینت بعد از آنکه **فان الله** و
 خدای تعالی غلبت انجام گشت از آنکه کائنات حکم از آنکه **فان الله** صواب کار است و از آنکه فرما در آنجا
 که چون خدای تعالی متوفی است و بعضی مردن لیکن آنکه متدوان است بشود و واجب ترک آن می شود
 حق غلبه شد حکم متدوان را که فرمود **فان الله** و زمان طلاق و او متدوان است که پوشیده و فرقی مهر
 نگرد **فان الله** متدوان است که بانی بعد از آنکه **فان الله** بطریق دیگر که ملا خطا احوال نکاح است
 از خدا و فرقی و متدوان واجب که از آنکه این حکم را واجب که ایست **فان الله** بر سر بیگانه
 از آنکه بعضی مردن **فان الله** چنانکه احکام طلاق و عده بیان **فان الله** و روشن میگرداند طلاق

و سرای
خواجه از ایشان
مستحق برادر می
نمادند از شهر بیرون
رفتند بعد از مدتی
و حکم الهی برآمد
و باز در شهر آمدند
سعاد و شادان

محمّد بن عبد الله

اندر کیچر

[illegible]

تبرکات و فضائل

الاتفاقية

خبر طاعت کمال فرموده
که در این دنیا هیچ کس
نمی تواند به طاعت کمال
رسد مگر در آخرت
چهار مرتبه

१७७३.

211

卷之四

卷之五

الجزء الثالث

[illegible]

12

۱۲۸۲

صلوات اللہ علیہا

16

[illegible]

45

الحمد لله
الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه
لولا ان هدانا الله
لكننا لكانم ضالين

الشفيعين وبقدرت **وفا الشفيع** وایده نمی یکنند **فی حقیر** از مال خود برایشان صدقه و خیراتشان از مستحقان
لأن الله پس چنانکه خداوند تعالی **عز وجل** می فرماید و بوقدر آن جزا خواهد بود و است از این جهت که در دنیا احوال
 خدای را هیچ بحدت بزرگش و فقر و مسکنت است از راه و بود که اگر از است حق بر حق علی باشد که شاید و بداند و در
 مسند پیش فوادی قیامت در بر است از حق حقانی من باشد و در جزایست که در و شان در عرصت قیامت آیند و شکیانی باشد
 گویند که بچند گاه آید تا حسب طاعت که بنده را عطا نمود تا حسب باز و هم پس بکس از این راه بهشت بر زمین
 و از آن که به حسب مال را سبب نزول و بهیچ دیگر که تفسیر معنی و حقان و خداوند است که در دنیا از آنکه از این عبادت خدا
 علیه از استعانت و دنیا چه دردم منی خود که را در حسب تصدق خود و یکی دیگر که را در روز و یکی را در طاعتی و یکی از اینها یکی
 یعنی پس از آن استعدا و سبب استعدا بنی عبادت الله عز وجل و اگر بر قاضی شده پس باید که ای تمام از هر یکی داشته که بر این
 طریق تصدق نماید و او را بود که یا رسول الله طریق تصدق را که خوشتر است از خدای تعالی را با جزایست قبول از حق چه و خوشتر
 نیامد از حق است پس بدو تصدق کردم بهیچ آنکه یکی از اینها طرف قبول یافت و بعضی را در صورتی چون از این جواب است از خود
 که با الهی آنچه بهیچ کسی نرساند و آنچه آید و در اول حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق است از این
 عبادت را او را و آنچه دوست دارد از حق **و فی حقیر** آن که خود می کند در راه خدای تعالی مستحقان **ان الله** مالهای خود را
لأن الله و در حدیث **و فی حقیر** در شان و استعدا و سبب استعدا پس از این **و فی حقیر** در حدیث است
و فی حقیر در حدیث که از این که بهیچ کسی نرساند و آنچه آید و در اول حضرت رب الارباب بتو رسانید پس حق است از این
 از خود و بر و مستحقان آن **و فی حقیر** و در این استعدا و سبب استعدا پس از این **و فی حقیر** در حدیث است
 از المؤمنین علیه و فرمود که هر چه دردم که حق تصدق که در حدیث استعدا و سبب استعدا پس از این **و فی حقیر** در حدیث است
 و این اجر آن ذکر را بکن که خلق عالمی در دنیا زیاده است و حال آنکه در حقیقت سبب نقص است و بیشتر بهیچ
و فی حقیر آنکه از خود بداد که **و فی حقیر** و بخیر از آفرینای خود در وقت نبوت نشود **و فی حقیر** که
 چنانچه برین **و فی حقیر** آنکه از خود بداد که **و فی حقیر** و بخیر از آفرینای خود در وقت نبوت نشود **و فی حقیر** که
 زخم عرب آن بود که چون جانی مس آید تا بهیچ حق او را از این که سبب در دنیا او را بدین که از خود او را در هر دو و از این که سبب
 شود حق منکر و چون که متعارف این است و در اجزای حکم می کنند و بطریق حق آنست که خود ندانان و دیگر ندانان را در روز قیامت
 بخلاف از آنکه از خود در حق خود و اهل عرصت است از این که نشاند زبانت نشود **و فی حقیر** آن عذاب است از این که

از این کتاب
 حضرت آیه المومنین علی بن ابی طالب
 نیاز دل شد بخت نقد قنودن
 لغزت چهار دم درازش ان
 به پیچ
 است ریاضودن

آب ریاضی

2

آب در معجزات حضرت
رسالت و شریعت

مشترکاً

فانقش

۱۰۰

از باب
الخصی فی قریب

کتابخانه و موزه

[illegible]

حکایت جنگ
احمد که دندان
سوار که حضرت رسالت
از آن جنگ شوی

[illegible]

سنی

٢٤

۲۰۰

347

三

عزیز

[illegible]

1872

[illegible]

این آیه است و در این باب هر چه خواهد
خوب شد

[illegible]

[illegible][illegible]

این آیه است که اجماع
بر آنست که در کتاب است
و در حدیث و در ائمه

[illegible]

١٠

五

五

[illegible]

تفتيح

بیت

24

الحجرات الأولى

[illegible]

نہایت کہ بہک پیچیدہ

102

1891

[illegible]

1874

مکتبہ اسلامیہ

زونی

کتاب

فيلسوف و مؤرخ

[illegible]

قرآن مجید
طاق

[illegible]

این است و در کتاب
مغنی در اقوال نافه
الاعیان حضرت
ابن علی

[illegible]

قسم

مکات از احسان حضرت
رسالت عباد از ترس
بول قیامت بعضی از
لذات نفسانی ترس
خوار شدند و در حق
نی ایت فرستاد:

[illegible]

مطالعہ

حضرت عیسیٰ مازل شد
جز مایه که از دمای

[illegible]

از قزوین حضرت
ارواح قوت یافت
خود در حقیقت از قزوین
آلماست بدو

هذه الحكيمة

وہم بخلاف ان کہ ہم

و نقل آن از حلالی نمی باشد مگر با جدات نافرمانی که میدادند و غافل از آنکه آن که خدای
که معارض او شود در آن **و حلالی** و سرشته کافران برای خدا **و حلالی** آنرا از آن بسیار است
خبرگان خدای گداخته پرستش آید که خدای که از کفایت آنکه در سبیل ایشان عین محبت نیست
که از نظر کشیده اند و از آنکه خدایان را بر او شایسته اند که اعانت آنها نمودند و همی که اعانت خدا نمود
و حلالی و حال آنکه سبب آنکه در حق آنها بر است ایشان را نه جز به آن که بر مخلوق است و عین غفل
خلق نموده ایشان را غایت به است مخلوق را از یک خالی می کند **و حلالی** و در حق نیست
افراد می کشد برای او **و حلالی** پس از آن که در حق و حلالی **و حلالی** و در حق نیست
و حقیقت آنکه هر یک از این دو دلیل بر حقانیت او و بر حقانیت حق تعالی است **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
آنکه آنها و زنی ای او و هر یک از آنکه در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و زنی **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
زنی که در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و میان او و عاری همانست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و حلالی و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
صفات بر صفت **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
چو صفت بر صفت **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
عبادت است **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
امر متعالی پس بر حق **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
نقد ایضا و باوری با خدا و زان **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و حلالی و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**

آنکه هر یک از این دو دلیل بر حقانیت او و بر حقانیت حق تعالی است **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
آنکه آنها و زنی ای او و هر یک از آنکه در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و زنی **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
زنی که در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و میان او و عاری همانست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و حلالی و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
صفات بر صفت **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
چو صفت بر صفت **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
عبادت است **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
امر متعالی پس بر حق **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
نقد ایضا و باوری با خدا و زان **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**
و حلالی و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی** و در حق نیست **و حلالی**

و در حق نیست

1

[illegible]

۱۲۵

[illegible]

حقائق

از حسنات

227

[illegible]

۱۵۲

تقریر غلام عرف
ممکنہ

[illegible]

18

١٩

الحج والعمرة

کشتی ناله می‌کند
و گرفتار شدن قحط
بجز آب الهی

2

فصل دوم

117

2

[illegible][illegible]

يَكُنَّا وَبَلَّتْ قَوْمًا

1918-1919

七

12/2/6

...

وہوئے تہذیب و تمدن کے لیے
میر تقی میر نے کیا قربانیاں

33

بسم الله الرحمن الرحيم

12

[illegible]

امین الدین محمد بن علی
موسس بنی امین

...

بیجا علی

[illegible]

2

۱۹۱

[illegible][illegible]

دستگاه

153

卷二

۱۱۸

دیگر حسین

عائلیہ

10

۱۰۰

چھلے

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
وهدانا لهذا الذي كنا في ضلال
عن الحق والهدى
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
وهدانا لهذا الذي كنا في ضلال
عن الحق والهدى
والله اعلم بالصواب

الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
وهدانا لهذا الذي كنا في ضلال
عن الحق والهدى
والله اعلم بالصواب
الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
وهدانا لهذا الذي كنا في ضلال
عن الحق والهدى
والله اعلم بالصواب

الحمد لله

الحمد لله

1901

[illegible]

الحجر الحادي عشر

1

کتابخانه و قلمرو نویز

چند احوال است که در شب و روز
و در وقت خلوت به دل و اندیشه

بریندی اموال و مستحقین
اشتراک در آن و حقیقت
که در آنست

[illegible]

179

[illegible]

کوروش را که میخواست بدین کار
 با ششصد و شصت هزار سواران
 و یکصد و پنجاه هزار پیاده
 برانیدیم پسران خود را و قتی که عذاب
 نکند پانزده ساله فرود آمدند و چون
 آمدند

[illegible]

و حقیر کی گئی کہ در روزی روزی
خداوند فرماید که چنانچه
خود را بر دهنده و در کوی
کوی و از انالی سب و در کوی
خداوند فرماید که چنانچه
خود را بر دهنده و در کوی

[illegible]

انتفاقی

سوی پشانی اور ایم

[illegible]

خبر و شیر که بخت بیاد
آرد بهار است

12.

خبر فقیہ نماز



5

[illegible]

اختیار

أحوال

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

سوت بون فیه آسان کردن ستر امرای بسین آنکه سبب این پیغام می بود و ام و امرای را بدین معنی که او ام
و در کوه آن ایستاد و خبر شکر میست و از تو طبع و حاصل و بگویم فرموده ای که شکر را از کوهی بشت کردی
اولی گفت ای پادشاه من که در کوهی ایستاده و خبر شکر میست و از تو طبع و حاصل و بگویم فرموده ای که شکر را از کوهی بشت کردی
فرموده ای که شکر را از کوهی بشت کردی و خبر شکر میست و از تو طبع و حاصل و بگویم فرموده ای که شکر را از کوهی بشت کردی
تو ای حکام و مای خود را طلب **قال الحاکم** و گفت ملک تان **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم گفت که او فرمود که از جویست که بر روی آن آه نه و بعد از آن **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم گفت که او فرمود که از جویست که بر روی آن آه نه و بعد از آن **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
بیشتر و تاز که دانم ای آنها معنی شده بود و **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
و بعد از آنکه پس این خوشای مشک بران خوشای میسر و در کوه ایستاده و خبر شکر میست و از تو طبع و حاصل و بگویم فرموده ای که شکر را از کوهی بشت کردی
این جواب گفت **الحاکم** ای کوه که گاه گاه و بجز آن که اشرف تو مید **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
گویند که **الحاکم** در خبر خوب بن **الحاکم** ای کوه که گاه گاه و بجز آن که اشرف تو مید **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
و آنچه میگوید و عبارت آن سالد و از آن یک میدانند **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم بدین معنی که این جواب بودم
دانایان چه مایه جو آبجیست راست میگویم و این از قبل تو آبجیست باطل است ملک ریان از جواب اینان نه
گفته در دریا که خود را کوه ای میگویند که گشاید و راه غیر این و آنچه که میگوید **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
مرا بجز حجت سانی که ملک را متفرق و متفرق و از حال پوشش یاد آید **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم بدین معنی که این جواب بودم
مردمانی **الحاکم** پس از زمانه و در روز **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
پس در میان مردمان که در این کس است که حکم میگوید و از ملک این خبر شکر و مان کنه حکم فرمود که در دره و در
بیاورد سانی و از آنکه **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
بجای که میگوید و از آنکه **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
او و این گفت که ای پادشاه است گویند **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم

قوله

خود داشت از **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
و است خورشید و در شک که بر این پهنه شک سازند و در میان میسر اند و جواب **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
کردم با جواب نام و خبر است **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
ایستادست که اینان میرست تو بماند تا و بلای و آنچه که یا شرف و فضل ترا معلوم کنند **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
با و گوشت گفت **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
مست و خود **الحاکم** پس آنچه بدید از طاعت **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
پاک میکند تا از شرف و اوقات این میسر است طاعت را بکن خوشتر و خیر گویند **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم بدین معنی که این جواب بودم
پاک کند و باقی را با جواب و خبر گویند **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
کس جهات حدت از راهات **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
فرستاد و بکشید یعنی در خبر نداده **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
گفت برای تو زراعت **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم بدین معنی که این جواب بودم
و این چند خلی که در زمین و کوه و اشالی آن و این که است از کثرت غارت و کوه سلا که از دست بدو شریف و شرف
از دست پادشاه که در کوه و اشالی آن و این که است از کثرت غارت و کوه سلا که از دست بدو شریف و شرف
حکومت و در وقتی که رسید جمیع اکابر و اهل در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در آن محل تمامی سواران را که
نشاند و در میان و هر که بود و حکم داد پس بداد و خواست که کوشش خود در زبان بوسن نشود و کس را طلب او
فرستاد تا باقی از درویش و کمال **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
الحاکم بدین معنی که این جواب بودم
از قوش و بوسن خواست که قول را که و بکشای خود را بر ملک است که از خانه تا کعبه در حال احوال تمت و در قوشان
پس بوسن **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم
و بوسن **الحاکم** بدین معنی که این جواب بودم

المجلد الثالث عشر

2

سال اولیٰ

وہ

[illegible]

و از این بود که گفت که ما نمی توانیم
برای این که این کتاب را به شما بدهیم
و این کتاب را به شما بدهیم
و این کتاب را به شما بدهیم

شرف

شده نقاب از جوهر و درشت و پنهان را گفت **الکافور** در کتب کهنه یاد کرده اند
 اندوختنک پاش **الکافور** بآب که در بادهای روحی و انجمن جوی روی پوست را بید وانی مخفی
 دیگر باره از خوش رفت و چون با خود او دوست در کردن پوست انگه و زبان حال گفت که آنگهی بزم بیدار
 رب یا خواب خوشی و در چنین راحت بین از حقیق خواب استگاه دست در دامن پوست زده و گشت
 دیگر از خود حاکم گفت یوسف گفت ای برادر تمام بد بختی تو راست نام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم تو را زده
 اگر حالتی را می رسید که بگویم و بامری شیخ ترا بآن مشغول سازم تا بخت آن در حق من بماند گفت آنانی باک ندارم
 پس یوسف هم فرمود که باز برادری بود و ای برادر از این بیانی دارم بیامین از پس پرده و پروان او چون
 را زده طعام شب حاضر کرد بر طبق اولی او را زده خود طلبید و با او شاول فرود و چون وقت خوابیدن این را بیدار
 برادر را برستی آوردند و بگفتند بیامین تنها ماند یوسف گفت که جان خواب و را تر دمن بیندازید پس بیامین
 تر دمن رفت در یک جامه خواب بخوابید و بعد از آنکه برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شایر با یکدیگر
 کوفی بیخیز و بیدار شو که گشت است و یک ای و برادر با خود طلبیده ام تا در غیبت غم زده و حرم نباشد پس
 باز بمانی حکم کرد که کار ساز که گشت **الکافور** پس آنکه کار ساز را این را سرافرازم و خود
محکم الدقایق شبهای سیاه را و آتش مشرق بود و زرق باطله از زبور جرم و بیا که ملک از آن آب خوردی و در وقت غمی
 بخت محنت مانع از آن باشد غمت بود و بدید پس فرموده کار از بیانی کردی **الکافور** در برابر تو خود با براری دیگر
 مکمل کرد و این را با جانت رفت و او چون از زهر بیرون نقشه شرح کرد و راه رفتی او و بعضی از راه رفتند چنانی از زمان یوسف
 در غمت کاروان رسید **الکافور** پس در کار گذاشته از زمان ملازمان **الکافور** ای کاروانیان
الکافور در کتب کهنه یاد کرده اند و در کتب کهنه یاد کرده اند و در کتب کهنه یاد کرده اند
 گفت و یا اتفاقی سیاه و خال از بیانی بیامین و در میان بیامین و در میان بیامین و در میان بیامین
 را می خود چه حق تم خواست که محنت یعقوب بنیامین است از آن فرج باید و عاده آنی محبت که چون محنت
 بنیامین رسید فرج و فرج زوی باید العقد چون ای را بسج فرزندان یعقوب کرد **الکافور** در کتب کهنه یاد کرده اند
 کردی آید و ملازمان یوسف که شام از خود و در کتب کهنه یاد کرده اند و در کتب کهنه یاد کرده اند
الکافور شرف ملک را که چنان خدو و بیو از آن مناری این گفت با کاروانیان که **الکافور** در کتب کهنه یاد کرده اند

مجلس العلماء
بمصر

121

[illegible]

و بانی امر آن است **عَلَى مَوْلَاكَ** بر کسی که بتو امر می دهد و بی او رعایت حال او را نمائند **مَوْلَاكَ** مولا
بر کسی که بر او امر می دهی هر چه که او را فرستد **بِمَا يَأْمُرُكَ** بآنچه که تو را امر می دهد که از او بگریزی
و آنچه که او را نهی کند از او بپرهیزی **وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ بَنِيكَ** و از آهوائی که از تو می آید پیروی
نکن و کسی که میزاید **وَالْحَدِيدُ** و آهن یعنی سخن کوی باشد یا بشاید نام و معنی است که امر میکند بجدل و عدل صفت جامع جمیع
فضایل و معاصی **وَهُوَ** و او در حق خود **عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر طریقی راست و سیرتی درست و طریقی پسندیده که بر
مطلب که تو می خواهی رود و معصوم و سیرت پسندیده که حاصل می شود و این کامل فاضل نیست پس بتانی اعتبار را
مسادات با صفت پروردگار نباشد و چون که از قریش از وی استیصال و قبیح قیامت میکردند از آنکه **وَلَهُ**
و مراد است **تَبَّ** و **الْأَنْزِلَاتِ** و **وَالْأَنْزِلَاتِ** و انزال سخن نهانی آسمانی و زمین و آواز برشته کننده است
و گویند مراد از درو قیامت است که علم آن غایب است برایی اموات و **وَمَا أَنْزَلْنَاهُ** و نیست که
بجای آن که صفت و سوره **الْقَبْرِ** که در قبر است چنانچه از عالمی حقیقی باطلی که از عالمی حقیقی
دن کوی بدیده آوردن صفت است از آنکه مشاهده بر زمین **وَالْأَنْزِلَاتِ** بلکه آن تیر و یک تر است
چون بعد و صفت نهان جن و درو الشیطان و انعام قیامت یک فعل پس مکتب و معنی آن در حق زمین
این حرکت **أَنْزَلَ** به معنی که خدای تعالی **عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر هر چیز از لایت و حشر **وَلَهُ** و انعام پس مکتب
که احیای خدای کند در یکدفعه **وَالْقَبْرِ** که در عالمی حقیقی پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از
میدان بر جاده استیصال کند و فرمود **وَالْقَبْرِ** و خدای پیرون آورد شما را **وَالْقَبْرِ** و شما را
ما در آن شما **وَالْقَبْرِ** که در عالمی حقیقی پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از
الشَّمْسِ و در شما را کوفی **وَالْقَبْرِ** و چشمه ها **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی **وَالْقَبْرِ** و چشمه ها
چون در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
کند بر خیزند **وَالْقَبْرِ** که از میان پایی است که بر قدرت الهی **وَالْقَبْرِ** که از میان پایی است که بر قدرت الهی
نامش که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
اللَّهُ که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
الْقَبْرِ که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی

چون در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت

رند و رعایت آن **الْأَنْزِلَاتِ** و انزال سخن نهانی آسمانی و زمین و آواز برشته کننده است
و گویند مراد از درو قیامت است که علم آن غایب است برایی اموات و **وَمَا أَنْزَلْنَاهُ** و نیست که
بجای آن که صفت و سوره **الْقَبْرِ** که در قبر است چنانچه از عالمی حقیقی باطلی که از عالمی حقیقی
دن کوی بدیده آوردن صفت است از آنکه مشاهده بر زمین **وَالْأَنْزِلَاتِ** بلکه آن تیر و یک تر است
چون بعد و صفت نهان جن و درو الشیطان و انعام قیامت یک فعل پس مکتب و معنی آن در حق زمین
این حرکت **أَنْزَلَ** به معنی که خدای تعالی **عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بر هر چیز از لایت و حشر **وَهُوَ** و انعام پس مکتب
که احیای خدای کند در یکدفعه **وَالْقَبْرِ** که در عالمی حقیقی پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از
میدان بر جاده استیصال کند و فرمود **وَالْقَبْرِ** و خدای پیرون آورد شما را **وَالْقَبْرِ** و شما را
ما در آن شما **وَالْقَبْرِ** که در عالمی حقیقی پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از
الشَّمْسِ و در شما را کوفی **وَالْقَبْرِ** و چشمه ها **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی **وَالْقَبْرِ** و چشمه ها
چون در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
کند بر خیزند **وَالْقَبْرِ** که از میان پایی است که بر قدرت الهی **وَالْقَبْرِ** که از میان پایی است که بر قدرت الهی
نامش که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
اللَّهُ که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی
الْقَبْرِ که در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت **وَالْقَبْرِ** و در شما را کوفی

ا خداوند متعالی

چون در پایداری شغل کند در مصیحات او و در تیر معاشی و معاد و نور و ظلمت

آنرا زنده است گناه مضار را **مهر است در رخصت دادن** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است**
لَا يُلَاقِيكَ إِلَّا بِمَنْعَةٍ و گویند مرا بجز با او وصف بکنید بر زبان بی زبانی بدین دلیل بگویند
الْكَذِبُ دروغ را **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
گذاشت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
است **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
ن **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
از عذاب خدا در دنیا و آخرت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
منتقل گردد در دنیا و آخرت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
برین بود در آخرت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
لیکن کون می شود در آخرت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
خبر آن **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
عقبت شد یعنی بخت عصیان و کفران **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
و خود را سستی عذاب گردانید **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
گناه گردانید **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
نویسند و از زنده و بعد از آن کی را از تحلیل همرات و تحریک محلات امر میکند از این طریق که اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
متفرق در اشخاص بسیار چند هر خطی یک که در این باشد بر طبق تفرق و انشاد در وجه بود حاصل که او را
مع جمیع محلات و فضایل بود **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
ابراهم اخلاص **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار

در این

در آیه اول در دعوت است **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
و در آیه اول در دعوت است **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
از باب بیعتی که ابراهیم **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
با وجبات عالیته چنان و علوی مرتبه و شرف منزلت رضوان **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
آنکه بر وی کن در تو حید و تشریف از ملک **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
بدین اسلام که بر طبق حقت **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
این امر بر حق که در حق است که بگویند که کیش پدر خود را بهم آورده اند و حق تمام کرده و سبب را که بی اسرائیل را که
تا در زنجیر انبیا است یعنی دست کشیده بر پیشانی نهاده اند و بدینان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری سر
کشت نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد و جمیع کشتند که روز شنبه را اختیار میکنند و جمعی هم در روز دوشنبه را از این میان
عالم فارغ شده و قوی ران رفتند که روز یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز اشباح و شیطانان که در حق بخت است
ناومانی و مخالفت ایشان تعظیم مشبه بریشان و حق که در جهان تو مود را **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
نیده اند و تعظیم است و در شنبه شنبه و مغربی شده **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
سبب آن بود که در کتب آمده و جمیع مشغول شوند و این تحلیل شایق بود بر ایشان و مردوست که سبب هر یک
بعد در روز شنبه که سبب بر داشته جای میبرد و فرموده که در حق بود و حق او را در موضع بکنند و در آن زمان که در آن زمان
اجزاء اشخاصی او را بخواهند و در آن روز **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
برای عباد و بعد از آن بیعت خود را بدعوت حق میفرماید که **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
خود را اسلام است **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
نیکی و سخنان نافع اولی دعوت خواص است که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام ایشان
مهر است اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار
خوشی و طاعت چنانچه است **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار **مهر است** اگر بیعت در وقت اضطرار

بگوید بخدا که از آن که بخواند آنرا که کان برده که ایشان خداوند از هر وسیع و عظیم و احسان **مِنْ دُفَعِهِ** بر اعدای تائید
باز از شما که دانسته که **لَا تُكَلِّمُوا** پس ایشان چنین است **كَتَبَ الْقُرْآنَ** در داشت سخن بعضی خطی و در وی
و جاری **عَنْكُمْ** از شما **خَوَاتِمَهُ** ویتوانند غیر دوات آری که گردانیدن آن از قید ثبات بی و دیگر آورده اند
که بنویسند و دیگر را و چون را بر سر بندند چنان خدا یاران آورده و بر سر کشان ایشان بر کفر و بدعت انداخته که **لَا تُكَلِّمُوا**
آن که از ملائکه و جن **الَّذِينَ يَذَّبُونَ** آنانند که میخوانند کافران ایشان را و میگویند **يَنْتَقُونَ** چه بدلیل **لَا يَقُومُ**
الْوَسِيلَةَ بر درگاه خود و وسیله درست آوری یعنی تقرب بطاعت و عبادت حضرت او **الْحَقُّ أَقْرَبُ**
هر کدام ایشان که در دیکتر نزد من و تیر بعضی آنها که قربانی درگاه انداز ملائکه و جنی و تسبی میکنند که چنانچه تقرب بطریق
اولی که در و تیر بعضی است از ملائکه و جنی است که معبودان شاهان و معبودان **وَقَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَاتٌ** و تیر بعضی
در حدیثش **وَرَوَى عَنْهُ** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
عَنْهُمْ است سرور و بانی از آن عذاب کنند و چون معلوم شد که ایشان در پی و آیند و چنانچه در حدیث آمده که **لَا تُكَلِّمُوا**
پس ایشان را در حدیث از آن بر سبیل تندید میفرماید که **وَأَنَّ مِنْ قُرْآنِهِ** و نیست هیچ دینی و در حدیث آمده که **كَتَبَ**
مُحَمَّدٌ ملائکه و ملائکه که در حدیث آمده که **أَهْلُ الْقُرْآنِ** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
که آن مثل و قطعه و غیر آن **مِنْ الْقُرْآنِ** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
ذَلِكَ است این حکم **فِي الْقُرْآنِ** در لوح محفوظ **فَاسْتَنْطَرُوا** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
طلبیده از جهل که که صفات از عالمی سازد و کوههای که را می کند تا زمین کش ده که در دو صلاحت زراعت دانسته
باشد و چو با روان سازد تا باغ و بوستان سازد حق تعالی و مودود **وَمَا مَنَعَهُمْ** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
بِالْآيَاتِ از آنکه در حدیث معجزات معجزه قریش **لَا تَكَلِّمُوا** که اگر کذب کردند **بِالْآيَاتِ** معجزه
خویش **لَا تَكَلِّمُوا** بهشتیان یعنی اگر کلام معجزات طلبیده و با درستی بخوانی ظاهر کرد و ملائکه کذب کردند و
مالیت زامت اصل گردانید پس اگر آنچه ای است میطلبند از معجزات بنظر آوریم و میگویند که ایشان را چه اندر کرده
و هرگز عذاب استعصال بر ایشان باید فرستاد و مادر از دل حکم کرده ایم که دایت زامت اصل از نام محبت شرف
حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را و ایشان بیرون خواب آورده و بعد از آن در بعضی از نام ماضیه میکند که محبت
کذب آیات معجزه ملائکه شده و میفرماید که **لَا تَكَلِّمُوا** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**

نسخه ای

پس عذاب **مِنْ دُفَعِهِ** در حدیث که میفرماید بودید و بعد از این آیه از سنگ بیرون آوردیم که سحر از آن است **عَنْهُمْ**
پس کافر شدند **بِطَرَفِ** چنان تا که و او را بی کردند و تهای ملائکه شدند **فَاسْتَنْطَرُوا** و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
معجزات معجزه **بِالْآيَاتِ** مکرری ترسیدند از عذاب استعصال پس اگر کفر را سحر باشند بعد از تیر
آن معجزات هر آیه مستاصل کردند **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
بِطَرَفِ بدین که کافرید که در حدیث عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
قریش را این است در حدیث بود که در باطل خدا کافر کرده باحوال مردمان و باوای ایشان از طاعت و عبادت حضرت
و شرک و آنچه معنی است از قول و عذاب **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
بِطَرَفِ بدین که کافرید که در حدیث عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
آنحضرت دید و آن چنان بود که حضرت در خواب کفر کرده و خدا را طاعت کرده و وسیع و خلق را آورده و محراب بنظر
این بود و در آن سال عمر رسیدند و منافقان زبان طعن و زور کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم
ای آن بود که تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
بزرگان بر تیر او میدویدند و با تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
باشد که بعد از تو با بر تیر تو نمند و با تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
نمید و بنابرین مراد از تیر آن فتنه بود که آیات حکومت ایشان واقع شده از قتل اولاد و ذریه و کید و ار
و اولاد ایشان و غیر آن که در حدیث قریش از قرون کسبه مثل آن نمید و نشنید و در حدیث آمده که **بِطَرَفِ**
و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
نگارید و در حدیث لعنت کرده که باور کرده شده **فِي الْقُرْآنِ** در قرآن مکرری ترسیدند و تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
آن از مالش کنیم و در عالمیان ظاهر سازیم که کلام ایشان صابر است بران و کلام خرج نموده است بران و در بعضی
تایید که چون مشرکان در حدیث تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
دور از سنگ و سوز و باز میگردانند و در حدیث میروید این نجات عجیب است و حال آنکه از تیر بعضی از عذاب او **وَأَنَّ عَذَابَ أَهْلِ الْقُرْآنِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**
عجب بود زیرا که از حدیث سبزه گشت میگردانند و در حدیث آمده که **بِطَرَفِ** بدین که عذاب آیه کافران **كَانَ**

و **خبر** آنکه در روز آخر دین عذاب مرگ بعد از آخرت و جندان عذاب باشد که واقع شود بر غیر که مرگ این
 امر شود زیرا که عذاب خطی است **و خبر** آنکه پس از یافتی باری خود **عذاب** بر دفع عذاب **نار**
 و اگر کسی عذاب او را از آن باری چون این است که حضرت رسالت هم فرمود که **عذاب** لا یجوز الا فی سبیل الله یا سبیل
 مرا چشم ندانم بخود و باز که در صورت که اهل مکّه از اخراج آنحضرت عشا و بیت گردن و درای ایشان را قرا گرفت
 که در دشمنی بجای افرات که آنحضرت را ضرورت پیوند با دردت حق تعالی است **و خبر** آنکه آن **عذاب**
 و درستی که خواسته اهل **عذاب** تا بلیق اندر تابد شنی **و خبر** آنکه از زمین **عذاب** که در میان
 که در آن زمان **و خبر** آنکه **عذاب** که در زمین که در آن **عذاب** که در زمین که در آن **عذاب** که در زمین که در آن
 مان و آنجا باشد چه بعد از هجرت آنکه زمان واقعه بدر است و در آنجا که شد از آن عذاب و در آنجا
 از اوقات آنحضرت در مدینه حدیث گویند یا با انعام مقام انبیای پیشین زمین شام بود و آنوقت و نیز می
 که باز آمدن کیم باید که بنام روی و آنجا که شوی حضرت عزم فرستاد فرمود این است آنکه که بود و چون اینکه ترا
 از زمین میگرد و در آنکه اگر چنین باشد پس از آنکه در آنجا که ماند و بعد از آنکه حضرت نماز عشاء
 طوی در مدینه و در آنکه زمانی قبایل بود و منزل و جلا عذاب شدند بعد از آن فرمود که **عذاب** که در آن
 سنت نهادیم است نهادی برای آنکه در سنت **عذاب** پیش از زمین **عذاب** از فرستادگان
 و آن سنت هلاکت ایشان است بکتاب پیغمبر و اخراج ایشان از دیار خود **و خبر** آنکه **عذاب** که در آن
 از سنت و عادت **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 از عذاب این باشد و اگر او را هر دو کند عذاب که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 و ذکر و عود و عید امر میفرماید یا قامت صلوات بقوله **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 تا غایتی شب که اول وقت نماز شام و ختی است و عقیق **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه در وقت نماز صبح و تسبیح صلوته بقرآن حجت و وجوب قرائت قرآن در آن **عذاب** که در آن
 تسبیحی باشد با سم جز **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 و نه از او مشاهده میکند چه آن وقت نزول فرشتگان و در سنت و بالارفتن فرشتگان شب پس فرشتگان

بشار

شب آنرا دیده و در آخر دین اهل **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه در شب **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 در حالتی که در شب **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 پس نماز شب را به تو فریضه گردانیدیم **و خبر** آنکه **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 رسالت و در آن مقام خالق اولین و آخرین است این که در او در مدینه شرف باشد و هر چه میگوید که آنرا بدست دهد
 السبل که در آن مقام و در آن وقت است بر شرف است **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 چندین بار **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 بهشت حق تمام را از آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 در وقتی که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
و خبر آنکه **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 هیچ اهل خلاف و عداقتا که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 اسلام بود آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 الذین **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 چه باشد باطل **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 بجز **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 بود بر هر **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 میکند **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن
 علی از آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن **عذاب** که در آن

اخبار استماع حضرت امام القزويني

قول منتهى نظام عالم في علمه
سنة ١٢٠٠ هـ

سکھت

[illegible]

2

این

والتشريع

بخشند و حق تمام ابرام ایشان را قبیله کرد و قوم تدریس ترا کردند و در انکه ایشان مرد و دومی گفتند که در جواب رفتند
ایشان که اول بار و طایفه گفتند که بر ایشان بنا ما باید ساختن همینانکه در متاب و روش بدنام و مان اینچا و طری
سازند و اگر کسی که مرد و دومی اینجا بداند و دینا کما فی ان بودند که گفتند ایشان از ما اند بر ایشان حوصی نیکنیم
مسلمانان گفتند که اینها مسیحی یا یهودی یا کافر است تا مردمان در آن نماز و طاعت مشغول شوند همینانکه سفر
ماید که **قَالَ اَبُو اَعْلَنَةَ** پس گفتند که بر ما نید بر ایشان **بَنَی** دیواری که از حشم مردم و پوشیده بودند
یا بدان بنا موضع ایشان را نشاندند **بَنَی** بر درگاه ایشان **اَعْلَنَةَ** و انانتر از انکه ایشان از حرمی گفتند
میباشد در برابر ایشان **فَلِ اِلَهِ اَعْلَنَةَ** گفتند انکه غایب شدند **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** بر دین ایشان یعنی انجماعه
که چشم اجداد قابل بود که گفتند **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** از آنکه بر ایشان مسیحی را که مردمان در آن نماز را
و در بعد از آن از عتق از عانی عتق حضرت رسالت صمد و باب اصحاب کتب میفرماید که **سَبَّحُوا** خود را
که گویند و میگویند **سَبَّحُوا** از انکه در آنجا که اصحاب کتب گفتند **سَبَّحُوا** سبب چهارم ایشان
سکایش **فَلِ اِلَهِ اَعْلَنَةَ** و گویند سطره از نرسایانی **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** که ایشان بخیرتی بودند **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** ششم
ایشان سکایشان و می اندازدانی سخن را **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** از انچه بر پوشیدگی یعنی گفتاری که به سبب از باب
اختراع خود میگویند و اصحاب ان اطلاق دارند **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** و گویند مسلمانان یا اخبار رسول صمد از جبریل
ایشان منت اند **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** و ششم ایشان سکایشان حق تمام قبل از تفریح این تمام اصحاب رسول
خود را با جبر و ادوات ایشان زیاد شود و بعد از آن و بعد از آن آمدند و حدیث عیسی و اصحاب الکتاب در میان
آوردند و بیشتر از آن دو که گویند که سیدنا داشت و دیواری عاقب سیدنا سطره بود و بر زمین خود که که گویند
چهارم ایشان سکایشان و عاقب نظر خود گفت که بچرتی بودند ششم ایشان سکایشان و اهل اسلام گویند که
هفت اند ششم ایشان سکایشان عبدالمجید که انی قولی شنیدیم قول اهل اسلام حشمت و حق تمام همچنانکه
ایشان فرمود بر طلال نزد و قول اولی که در توحید بر عاقب ان سبب بصدق قول مسلمانان بود که **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** بگوئی
محمدا **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** از در کین دشمنان بر ایشان **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** نید اندایش را **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ**
که انکه از آدمیان که سیزده و اصحاب او از انی عتق گفتند که فرمود انانین ذلک القلیل و از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نیز منقولست که اصحاب کتب منعتی بودند از انچه **فَلِ اِمْرِ اَعْلَنَةَ** و شیلی او اینها اصحاب

اسلامی اصلاحات

10

2

五

پایان

ای غنیمت اورد و آنکه مرا در دست که بسیار از دوستانم کند و می خوامی بر در وقت طعام و هیچ آدمی نباشد مگر
 که با او یکی از ایشان باشد و او را بگریز دارد و بیخیزد از آنی که نشسته و سخن بر علوم بجای مطلع ازین سخن استانی که کرده فرمود
ما اخذ الله حاضر که در این بنیامین و اولاد او را **ما اخذ الله** وقت از هر نفسی آسمان و زمین تا بیا
 یثان مشورت کند با او در کاری **ما اخذ الله** و در وقت از هر نفسی آسمان و زمین تا بیا یثان مشورت کند
 آسمان و زمین حاضر بود تا عجب آنرا دانند و از آفرینش شگفتی خود بجز بزرگواران ایشان را در عبادت ایشان زیاده
وما كنت و من من **ما اخذ الله** و اگر نه که مرا که بدان که ایس و در به اوید **ما اخذ الله** کاران و در
 کاران یعنی من در مخالفت بی نیازم از یار و مدد کاران نمی مقصود نیست که کشای علی را شریک خدا میداند و بجهت
 این عبادت ایشان نیست **ما اخذ الله** و یاد آنی که از روزی که گوید خدایا بفرست به ما و مرشرا که ما را برای
 شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود **ما اخذ الله** آنجا ایند با و از این **ما اخذ الله** شریکان را
 که گمان بردید که ایشان از انبیا میسر و هیچ معبودان باطل اند یا با یس و در به اوید **ما اخذ الله** پس بخواید
 ای کاران بتار یا با یس و اتباع او را و امتحان شد **ما اخذ الله** این اجابت نکند **ما اخذ الله** رفتن را و بر نادرند
ما اخذ الله و در این میان که او را که ایشان **ما اخذ الله** بای یک بعضی همه را در او ای و از او بای دفع
 که موضع بخت عظیم کند و هیچ کس دوران معذرت با یس و با یس است که حاجتی میان میان کند میان معبودان
 ایشان که طاعت و عبادت بای و چه که اجازا نیست در روز و آنها را در روز یک که در این میان میان طاعت بای و عبادت
 خلال جدائی افکنی یا با اهل ضلال را در بونی که او بای عبادت در روز یک که در این میان میان طاعت بای و عبادت
 رعایت که بونی و ادب است در هر روز یک که در این میان میان طاعت بای و عبادت در روز یک که در این میان میان طاعت بای و عبادت
 از جمله سادات **ما اخذ الله** پس در این که ایشان **ما اخذ الله** و در این میان میان طاعت بای و عبادت در روز یک که در این میان میان طاعت بای و عبادت
 و یا بیا در آن آتش **ما اخذ الله** مکانی که باز که در خواب یا بزرگای یا بیدار است آنکه از هر جواب احاطه که به کشیدن
ما اخذ الله و بیکدیگر که در **ما اخذ الله** در قرآن **ما اخذ الله** بلی مردمان **ما اخذ الله** از هر سخن که در
 هیچ حال از حق است که بجهت که در دو دلیل قدرت که در موجب از و یا بعرض شود حکیم
 الی گفته که حق تمام بعضی فضل عظیم در کتاب که **ما اخذ الله** آنجا بگریز باید و **ما اخذ الله**
ما اخذ الله و است آوی **ما اخذ الله** بنشیند که خدای او فرمود است **ما اخذ الله** از هر خصوص باطل یعنی از هر

طواف و قرنی یعنی طواف و بار بار مانا و دو قرنی

103

١٩٩

١٢٠

[illegible]

تولد فرزند احمد علی در سن ۱۲۰۰
 طول او ۵۰ سن و وزن او ۱۰ کلو
 در سن ۱۲۰۰ شهر رجب الحرام
 تولد فرزند احمد علی در سن ۱۲۰۰
 در تاریخ ۱۲۰۰ شهر رجب الحرام
 تولد فرزند احمد علی در سن ۱۲۰۰
 در تاریخ ۱۲۰۰ شهر رجب الحرام

کتاب های خطی
 شماره ۳
 کتاب های خطی
 شماره ۳



در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

قبه ما بناه المحدث بجمع و بنو جرجان
الاول ابن هف بن جرجان بن ابراهيم بن جرجان
مسلم بن ابراهيم بن ابراهيم بن ابراهيم بن ابراهيم
موقوفه بقره بن ابراهيم بن ابراهيم بن ابراهيم
عالمه بن ابراهيم بن ابراهيم بن ابراهيم





